حس آمیزی در ادبیات امروز

نکولعل آزاد، فضل الله

حس‏آمیزی همانند استعاره،تشبیه،کنایه،ایهام،جناس، پارادوکس،معانی،مجاز و...یکی از آرایه‏های ادبی‏ست که به منظور کوتاه‏تر و وسیع‏تر بیان کردن کلام صورت می‏گیرد.گاه یک آرایه‏ی‏ «حس‏آمیزی»چنان معنای وسیعی را افاده می‏کند و بر روح شنونده‏ اثر می‏گذارد که حتا از چند جمله‏ی تفسیری هم،آن قدرت کلام و معنای گسترده اراده نمی‏گردد!

زمانی که می‏گوییم:«فضای تلخ و غم‏آلود گورستان»،ناخودآگاه‏ در ذهن آدمی فضایی به تصویر کشیده می‏شود که حاکی از تجمع‏ زنان و مردان سیاه‏پوش عزاداری‏ست که در کنار گوری بر سرزنان و خاک بر سر ریزان در غم مرگ عزیزشان سوگواری می‏کنند و اشک‏ غم می‏ریزند و گه‏گاه صدای ناله و شیون بلند زنان سیاه‏پوش در گوش می‏پیچد و...در این آرایه‏ی حس‏آمیزی«فضا»امری‏ست که‏ در حوزه‏ی حس بینایی‏ست و با«تلخ»که در حوزه‏ی حس‏ چشایی‏ست درآمیخته!این‏ها همه عظمت و گستردگی این آرایه‏ی‏ ادبی‏ست.

«حس‏آمیزی»به معنای اعم عبارت است از تعبیری که برآیند آن‏ از آمیزش دو حس متفاوت با یک‏دیگر خبر می‏دهد و غالبا صفت و موصوف هستند،مانند:سخن شیرین،صدای گرم،دهان یخ،حرف‏ بی‏مزه،قیافه‏ی بانمک،حقیقت تلخ،فریاد سرخ و...

اما اخیرا گروهی از گویندگان در نوشته‏های خود تا حدی از این‏ آرایه‏ی ادبی سود می‏برند که دیگر گوش سلیم خاص و عام از بسامد آن آزرده می‏گردد!به‏خصوص که کلمات مرکب مورد استعمال‏ آنان در شعر معمولا بی‏معناست و هیچ تصویری را در ذهن آدمی‏ تداعی نمی‏کند و مضاف بر آن محصول دو اسم است،نه صفت و موصوف!

حافظ شیراز می‏گوید:«لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابک»، «لفظ یا سخن شیرین»یک کلمه‏ی مرکب حس‏آمیزی‏ست.

«شیرین»صفت است و در معنای مجازی به کار رفته و مفهوم‏ مزه‏ی قند و شکر را افاده نمی‏کند،بلکه معنای«دل‏چسب»بودن از آن اراده می‏گردد!یعنی سخن مطبوع و دل‏چسب و دل‏پذیر!

«سخن یا لفظ»امری‏ست که مربوط به حس شنیداری‏ست و با «شیرین»که مربوط به حس چشایی‏ست،درآمیخته گردیده،اما اگر کمی دقت کنیم،درمی‏یابیم که نوعی رابطه‏ی صمیمانه و نزدیک‏ میان کلمات مذکور حاکم است.در حقیقت«شیرین»صفتی‏ست که‏ در معنای غیر حقیقی خود به منظور دل‏پذیر نمایاندن«لفظ یا سخن» مستعمل شده است و به این معنا نیست که مزه‏ی سخن،شیرین‏ است،چرا که نمی‏توان سخن را چشید تا دریافت که مزه‏اش تلخ‏ است یا شیرین!از لحاظ مفهوم حس‏آمیزی،این شیرینی با تلخی در تضاد نمی‏باشد.همان‏گونه که عموم مردم از شیرینی خوش‏شان‏ می‏آید،«سخن هم مورد قبول طبع لطیف آدمی قرار می‏گیرد و به‏ دل می‏نشیند.به عبارتی دیگر«سخن شیرین»سخن مطبوع است.

بیدل دهلوی می‏گوید:«شمع روشن می‏توان کرد از صدای‏ عندلیب».این همان تعبیر«صدای گرم»است که امروزه عوام آن را در گفتارها و نوشتارهای خود مورد استعمال قرار می‏دهند.

یعنی«صدای»بلبل به حدی«گرم»است که از حرارت آن‏ می‏توان شمع روشن کرد.در اینجا«صدا»مربوط به حس‏ شنیداری‏ست و«گرم»مربوط به حس لامسه که در آرایه‏ی‏ حس‏آمیزی نقیض و نقطه‏ی مقبال«سرد»نیست،بلکه به معنای‏ گیرایی‏ست!با این توضیحات خوانندگان می‏توانند به مفهوم واقعی‏ تعبیر حس‏آمیزی پی ببرند و اشعار گروهی از معاصران را ارزیابی‏ کنند که آیا ترکیب‏هایی که امروزه در شعر و نثر آنان به کار برده‏ می‏شود،آرایه‏ی حس‏آمیزی‏ست یا فقط تعدادی کلمات مرکب‏ بی‏روح و دهان پرکن نامفهوم!کلماتی که فقط خواننده را به شگفت‏ درمی‏آورد!زبان شعر و نثر باید زبانی مفهوم،ساده و ادبی باشد،یعنی‏ شاعر یا نویسنده می‏بایست با کوش فراوان تفسیر کلام را در شعر یا نثر خود بگنجاند،زیرا زبان وسیله‏یی‏ست برای انتقال اندیشه‏ها و تفهیم و تفاهم!در حقیقت کسانی که گمان می‏کنند زبان شعر باید معقد و دور از ذهن آدمی باشد،تیری به تاریکی رها کرده‏اند،زیرا پیچیدگی کلام و غامض بودن آن از عیوب سخن است و نه محاسن!

زمانی که حافظ شیراز می‏گوید:«مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‏ نو»،فورا در ذهن آدمی آسمان و هلال ماه تداعی می‏شود و معنای‏ دیگری ندارد.حال اگر خواننده مزرع سبز را به دریا و هلال ماه را به‏ خورشید تابان معنا کند،این‏جا دیگر عیب از سواد خواننده است‏ وگرنه زبان حافظ زبانی مفهوم و گویاست!

شعر گروهی از معاصران به حدی نامفهوم و مهجور و نامأنوس‏ است که که اگر حتا آن‏ها را به هواداران‏شان واگذاریم،هرکس بنابه‏ سلیقه‏ی شخصی خود آن را تفسیر می‏کند و درست ایراد در همین‏جاست.زیرا شعر راستین آن است که برای درک آن خواننده‏ نباید نیاز به تفکر عمیق و تفسیر داشته باشد.در حقیقت روح تفسیر در کالبد کلام نهفته است!یکی از دلایل گم‏نامی و ناشناس بودن بیدل‏ دهلوی در میان مردم ایران،همین پیچیدگی کلام اوست،چرا که از لحاظ هنر ادبی،«بیدل»یکی از سرآمدهای شعرای روزگاران است.

ایرج میرزا که به دارنده‏ی طبع خدادادی شهره است،می‏گوید: «با مادر خویش مهربان باش/آماده‏ی خدمتش به جان باش/ دریاب سحر کنار جو را/پاکیزه بشوی دست و رو را».نیاز به تفسیر و معنا کردن ندارد و این اوج کلام و سادگی و لطافت آن است،تا حدی که شاعر با کوشش فراوان کلمات ساده‏ی(مأنوس)را در شعر خود استخدام کرده و روح تفسیر را در کالبد کلام دمیده است.تا جایی که خواننده برای درک آن نیاز به فرهنگ واژگان و یا تفکر عمیق ندارد.صائب تبریزی می‏گوید:«دل بر این پیرزن عشوه‏گر دهر مبند/کاین عروسی‏ست که در عقد بسی دامادست»،یعنی به‏ روزگار فریبنده دل مبند که ناپایدار و بی‏وفاست!

سعدی شیرازی می‏گوید:«خوش است عمر،دریغا که جاودانی‏ نیست/پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست»،یعنی عمر و زندگانی خوب است،اما دریغ که دایمی نیست،پس بر این عمر زودگذر نمی‏توان اعتماد کرد!

ابیاتی که از نظرتان گذشت،نیاز به تفسیر و معنا کردن ندارد، حال به این بیت از شعر حافظ توجه کنید،«من ملک بودم و فردوس‏ بریم جایم بود/آدم آورد در این دیر خراب آبادم»که این مصاریع‏ کمی نیاز به تفسیر دارد،زیرا اگر خواننده ندارد معنای«ملک و فردوس برین»چیست،از معنای بیت چیزی درنمی‏یابد، علی الخصوص که شنونده حتما باید آگاهی داشته باشد،چه بر آدم‏ رفته!یعنی این‏که می‏بایست بداند که آدم در بهشت زندگی می‏کرده‏ و بر اثر خوردن میوه‏ی بهشتی ممنوعه از بهشت رانده شد و به زمین‏ هبوط کرد.با این حال باز نمی‏توان بر حافظ خرده گرفت!زیرا حافظ از حد خود تجاوز نکرده و گناهی مرتکب نشده!

منظور از امثال مذکور این بود که تفاوت میان شعر ساده با غیر ساده مشخص شود.البته حافظ اشعار معقد و پیچیده‏یی نیز دارد، اما آن‏چه که او را شهره‏ی خاص و عام کرده،اشعار ساده و روان‏ اوست نه اشعار غامض!یکی از شاعران معاصر می‏گوید:«دریای‏ شورانگیز چشمانت چه زیباست/آن‏جا که باید دل به دریا زد همین‏جاست!»در این بیت مشخص نیست که دل را می‏بایست به‏ کدامین دریا زد!به چشم؟یعنی در چشم که چون دریاست،شیرجه‏ بزنیم؟یا دل به دریا بزنیم و حرکتی انجام دهیم؟شعر پیامی‏ نمی‏رساند!اندیشه در قفس ذهن شاعر محبوس و به رشته‏ی تحریر درنیامده است،یعنی می‏بایست خود شاعر را به بیت غزل،سنجاق‏ زد!شاعر به هنگام خلق شعر می‏بایست چیزهایی را به تصویر کشد که در نزد شنونده معرفه باشد.زمانی که«شاعری»در قطعه‏ی‏ «مادر»می‏گوید:«مادرم هر روز می‏گذشت از این!زیر پله‏ها»مگر به غیر از این است که زیر پله‏ها در ذهن شاعر به تصویر کشیده‏ شده،اما در بطن شعر نکرده است؟آیا خواننده حق ندارد،بپرسد کدام‏ زیر پله‏ها؟مگر شنونده علم غیب دارد؟این نکته چون روز بارز است‏ که سراینده گمان کرده چون خود،پله‏ها را در عالم اندیشه می‏بیند، خواننده هم در این دیدار شریک است!چرا که شاعر در عالم خیال‏ سوار بر مرکب احساس به دوران گذشته سفر می‏کند و نمی‏داند که‏ در این سفر با روح خود خلوت کرده و کسی او را همراهی نمی‏کند!

گروهی از شاعران معاصر در شعر خود به نکاتی اشاره می‏کنند که فقط خود از آن آگاهی دارند و این همان زنگ خطر برای شعر پارسی‏ست،زیرا آن اندیشه‏ای که در قفس ذهن شاعر اسیر باشد و در بطن شعر تفسیر نشود،شعر نامیده نمی‏شود.شاعری معاصر در یکی از اشعار خود می‏گوید:«زمانی که خبر مرگ پدر را به مادرم‏ دادند،مادرم حامله بود و خواهرم زیبا شد».این قسمت از شعر نیاز به‏ تفسیر عمیقی دارد و همه کس نمی‏تواند معنای آن را دریابد،یعنی‏ چه خواهرم زیبا شد؟از قدیم گفته‏اند که اگر به زن باردار خبر ناگواری بدهند،فرزند در شکم زیبا می‏شود.اگر کسی این نکته را نداند،هرگز معنای شعر را نمی‏فهمد.حال شاعر چه می‏خواهد بگوید، خدا می‏داند!زیبا شدن خواهر در شکم مادر چه پیامی در پی دارد، هیچ کس نمی‏داند!در هر صورت،اگر سخن به درازا کشید،امید است‏ که بخششی ز شما بر دلم فرود آید.اسلامشهر-شهرک قائمیه